

القول: في زكاة الذهب والفضة

زكات طلا و نقره

ولا تجب الزكاة في الذهب حتى يبلغ عشرين ديناراً (والدينار مثقال ذهب عيار 18)، ففيه عشرة قرايط (أي 2.5%). ثم ليس في الزائد شيء حتى يبلغ أربعة دنانير ففيها قيراطان (أي 2.5%). ولا زكاة فيما دون عشرين مثقالاً ولا فيما دون أربعة دنانير. ثم كلما زاد المال أربعة ففيها قيراطان (أي 2.5%) بالغاً ما بلغ.

زكات در طلا واجب نمی‌شود تا اینکه به بیست دینار برسد (هر دینار معادل یک مثقال طلای ۱۸ عیار است) که باید از آن (بیست دینار) ده قیراط^۱ (یعنی دو و نیم درصد [مقدار طلا]) را زکات بدهد؛ سپس بر مقدار اضافه بر آن، چیزی واجب نیست تا اینکه مقدار اضافه به چهار دینار برسد که در آن (مقدار اضافه) دو قیراط (دو و نیم درصد [مقدار طلا]) زکات واجب است. بر طلایی که کمتر از بیست مثقال (دینار) باشد زکاتی واجب نیست؛ همچنین بر مقدار اضافه‌ای که کمتر از چهار دینار باشد نیز زکات واجب نیست؛ و پس از آن (بیست دینار) برای هر چهار دینار دو قیراط زکات واجب می‌شود (هرچقدر که بالا برود).

ولا زكاة في الفضة حتى تبلغ مائتي درهم، ففيها خمسة دراهم. ثم كلما زادت أربعين كان فيها درهم. وليس فيما نقص عن الأربعين زكاة، كما ليس فيما نقص عن المائتين شيء، والدرهم (2.5 غرام) فضة خالصة.

زكات در نقره واجب نیست تا اینکه به دویست درهم برسد که زکاتش پنج درهم است؛ سپس به ازای هر چهل درهم یک درهم زکات واجب می‌گردد و در آنچه کمتر از چهل درهم باشد زکاتی واجب نیست، همان‌طور که در کمتر از دویست درهم نیز چیزی واجب نیست. هر درهم معادل دو و نیم گرم نقره خالص است.

ولا يشترط وجوب الزكاة فيهما كونهما مضرابين دنانير و دراهم منقوشين بسكة المعاملة، أو ما كان يتعامل بهما، بل يكفي الاقتناء لهما للادخار وإن كانا سبائك أو نقار أو تبر. ويشترط حول الحول حتى يكون النصاب موجوداً فيه أجمع، فلو نقص في أثناءه، أو تبدلت أعيان النصاب بغير جنسه أو بجنسه لم تجب الزكاة. وكذا لو منع من التصرف فيه سواء كان المنع شرعياً كالوقف والرهن، أو قهرياً كالغصب.

در وجوب زکات بر دینار و درهم، اینکه ضرب شده باشند و نقش سکه رایج در معاملات بر آن‌ها بسته شده باشد یا آنکه با آن‌ها معامله شود شرط نیست، بلکه نگهداری آن‌ها به جهت پس‌انداز کافی است، حتی اگر شمش طلا یا شمش نقره و یا خاک (پودر) طلا باشد و وجود همه نصاب در تمام طول سال شرط است و اگر در بین سال کم شود

1- هر مثقال برابر بیست قیراط است. (مترجم)

یا اینکه عین نصاب با چیزی از جنس خودش و یا به غیر از جنس خودش عوض شود، در این صورت زکات واجب نمی‌شود و همچنین اگر از تصرف در آن منع شده باشد پرداخت زکات واجب نیست، چه این منع شدن شرعی باشد -مانند وقف و رهن- و یا اجباری باشد مانند غصب.

ولا تجب الزكاة في حلي الزينة إن كان محلاً كالسوار للمرأة وحلية السيف للرجل، وتجب إن كان محرماً كالخلخال للرجل، وكالأواني المتخذة من الذهب والفضة، وآلات اللهو لو عملت منهما. وإن ادخر الفضة أو الذهب ولم يركبها كان من مصاديق هذه الآية: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ التوبة: ۳۴

زیورآلات زینتی که حلال باشند زکات ندارند -مانند انگو برای زن و تزیین شمشیر برای مرد- و اگر (زینت) حرام باشد زکاتش واجب است -مثل خلخال برای مرد- و همچنین ظرف‌هایی که از طلا و نقره ساخته شده و وسایل لهو که از طلا و نقره درست شده باشد (زکات دارند). اگر طلا و نقره را انبار کند و زکاتش را نپردازد از مصادیق این آیه خواهد بود: (و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، اینان را به عذابی دردآور بشارت بده) (۲).

وَأما أحكامها، فمسائل:

احکام هفت‌گانه زکات طلا و نقره:

الأولى: لا اعتبار باختلاف الرغبة مع تساوي الجوهرين، بل يضم بعضها إلى بعض. وفي الإخراج إن تطوع بالأرغب، وإلا كان له الإخراج من كل جنس بقسطه.

اول: اگر مقداری طلا یا نقره داشته باشد که قسمتی از قسمتی دیگر مرغوب‌تر باشند برای محاسبه نصاب، همه آنها با هم جمع می‌شوند و برای پرداخت زکات اگر مایل بود همه زکات را از آنچه مرغوب‌تر است بپردازد، وگرنه از هرکدام از آنها به نسبت خودش بپردازد.

الثانية: الدراهم المغشوشة لا زكاة فيها حتى تبلغ خالصها نصباً، ثم لا يخرج المغشوشة عن الجياد.

دوم: درهم ناخالص زکات ندارد تا وقتی که مقدار نقره خالصش به حدنصاب برسد؛ به‌علاوه نمی‌تواند از آن درهم‌های ناخالص، زکات واجب را بپردازد.

الثالثة: إذا كان معه دراهم مغشوشة، فإن عرف قدر الفضة أخرج الزكاة عنها فضة خالصة، وعن الجملة منها. وإن جعل ذلك وأخرج عن جملتها من الجياد احتياطاً جاز أيضاً، وإن ماكس ألزم تصفيتها ليعرف قدر الواجب.

سوم: اگر کسی درهم‌های ناخالص داشته باشد، اگر نسبت نقره خالص موجود در آن را بداند، می‌تواند زکات آن را از نقره خالص بپردازد یا از همان درهم‌های ناخالص به اندازه زکاتش نقره خالص خارج کند. (3)

و اگر مقدار نقره خالص را نداند می‌تواند احتیاطاً به ازای کل درهم‌ها زکات را با درهم خالص بپردازد و اگر (با مأمور جمع‌آوری زکات بر سر مقدار نقره خالص) چانه‌زنی کند باید درهم‌ها را تصفیه⁽⁴⁾ نماید تا مقدار زکات واجب آن مشخص گردد.

الرابعة: مال القرض إن تركه المقرض بحاله حولاً وجبت الزكاة عليه دون المقرض، ولو شرط المقرض الزكاة على المقرض لا يلزم.

چهارم: اگر قرض‌گیرنده‌ای مال قرضی را یک سال کنار بگذارد، زکات بر قرض‌گیرنده واجب می‌شود نه بر قرض‌دهنده؛ و اگر قرض‌گیرنده با قرض‌دهنده شرط کند که زکات مال را او بپردازد بر او (قرض‌دهنده) واجب نمی‌شود.

الخامسة: من دفن مالاً وجهل موضعه، أو ورث مالاً ولم يصل إليه ومضى عليه أحوال ثم وصل إليه زكاة لسنته استحباباً.

پنجم: کسی که مالی را پنهان و جایش را فراموش کند، یا مالی به‌عنوان ارث به او داده شود اما به دستش نرسد و چند سال بر آن مال بگذرد و بعد از آن به دستش برسد مستحب است که زکات همان سال (که به دستش رسیده) را بپردازد.

السادسة: إذا ترك نفقة لأهله فهي معرضة للإتلاف تسقط الزكاة عنها مع غيبة المالك، وتجب لو كان حاضراً.

ششم: وقتی نفقه‌ای را برای خانواده‌اش کنار گذاشته و آن نفقه در معرض تلف شدن و مالک هم خودش غایب باشد، زکات ساقط می‌شود و اگر مالک حضور داشته باشد زکاتش واجب خواهد بود.

السابعة: لا تجب الزكاة حتى يبلغ كل جنس نصاباً، ولو قصر كل جنس أو بعضها لم يجبر بالجنس الآخر، كمن معه عشرة دنانير ومائة درهم، أو أربعة من الإبل وعشرون من البقر.

3- یعنی به‌اندازه‌ای از درهم‌های ناخالص بپردازد که برابر با زکاتش باشد، یعنی دو و نیم درصد نقره خالص موجود در کل درهم‌ها. (مترجم)

4- یعنی درهم‌ها را آب و نقره خالصش را جدا نماید. (مترجم)

هفتم: تا زمانی که کل یک جنس به حدنصاب نرسد زکاتش واجب نمی‌شود و اگر یک جنس کمتر از حدنصاب باشد نمی‌توان آن را با جنس دیگری کامل کرد، مثل کسی که ده دینار و صد درهم دارد، یا چهار شتر و بیست گاو دارد.⁽⁵⁾

5- یعنی زکات شتر وقتی واجب می‌شود که حداقل به پنج شتر برسد؛ پس اگر چهار شتر و تعدادی گاو دارد نمی‌گوییم یک نصاب کامل دارد و هنوز زکات بر او واجب نشده است. (مترجم)